

حزب و امر بی سابقه‌ی بحران نظم دهه‌ی تعیین کننده

اوتتا کمونیستا

ترجمه‌ی مهرزاد شجاعی



مقدمه‌ی مترجم

اهمیت نوشته‌ی پیش رو از این روست که خطوط کلی عمل یک حزب انترناسیونالیست فعال در چند کشور اروپایی را برای سال پیش رو ترسیم می‌کند. در دنیایی که چنان جهانی شده است که حتی کشوری منزوی مانند ایران نیز نمی‌تواند از امواج آن برکنار بماند، نمی‌توان به مواضع و اعمال احزاب انترناسیونالیست بی‌اعتنا بود. ضمناً مواضع احزاب انترناسیونالیست می‌تواند به چه در ایران کمک کند تا در برابر مسائل مشابه تصمیم درست‌تری بگیرد. برای نمونه، در برابر موج شدید مهاجرت‌سیزی علیه کارگران افغان، چه اگر سکوت کند در این نژادپرستی شریک است. ولی مهم است اعتراض به این موج نژادپرستانه نه از روی دلسوزی، بلکه مبتنی بر اصول اتحاد طبقاتی و تحلیل علمی باشد. یعنی دلیل مخالفت ما با مهاجرت‌سیزی این است که کارگر افغان و کارگر ایرانی هر دو عضوی از طبقه‌ی جهانی کارگر هستند و هر شکلی از مفهوم ملیت و وطن تنها باعث تفرقه بین طبقه‌ی ما می‌شود. از طرف دیگر، جامعه‌ی ایران با مشکل شدید جمعیتی مواجه است این تنها تزویر و دورویی طبقه‌ی حاکم را آشکار می‌کند که از یک‌سو بر جوانی جمعیت تأکید می‌کند و به این بهانه بیشترین فشار را بر زنان کارگر وارد می‌کند، ولی از سوی دیگر مانع ورود مهاجران افغانی می‌شود که می‌توانند مشکل جمعیتی را تخفیف دهند. در واقع اصل «کارگران جهان متحد شوید» باید به «کارگران افغان خوش آمدید»، «شهروندی کامل برای تمام کارگران افغان» و «در طبقه‌ی کارگر هیچ‌کسی بیگانه نیست و وطن ما کل دنیا است» ترجمه شود. و این باید به تشکیل گروه‌های داوطلبی ختم شود که پیگیر مشکلات کارگران افغان و خانواده‌هایشان هستند، یعنی شبکه‌ای از جوانان طبقه‌ی کارگر که سیاست انترناسیونالیستی را از انتزاع صرف ترجمه‌ی کتاب‌ها و مقالات به اقدام‌های ملموس و انضمامی اتحاد طبقاتی در برابر سیاست تفرقه‌ی طبقه‌ی حاکم تبدیل کنند. در برابر کابوس وحشیانه‌ی طبقه‌ی حاکم، از حمام خون غزه و اوکراین تا شب شیشه‌های شکسته‌ی علیه کارگران افغان در تهران، ما سیاست خود را پیش می‌کشیم. اکنون برای اولین بار در تاریخ، اکثریت جمعیت جهان را طبقه‌ی کارگر تشکیل می‌دهد.

برای اولین بار سرمایه‌داری بر همه‌ی مناطق جهان حاکم شده است. با سقوط شوروی و دیگر دولت‌های سرمایه‌داری دولتی، اسطوره‌های استالینیستی شوروی و چین مائو و شبکه‌ی احزاب و گروه‌های وابسته نمی‌توانند مانعی ذهنی برای طبقه‌ی کارگر باشند. اکنون زمان پیش کشیدن انترناسیونالیسم طبقه‌ی کارگر در مقام آلترناتیو توحش سرمایه‌داری است!

نوشته‌ی پیش رو از نشریه‌ی «لوتتا کمونیستا» (مبارزه‌ی کمونیستی) ترجمه شده است. این نشریه در سال ۱۹۶۵ از دل جریان کمونیست چپ ایتالیا به وجود آمده است و از آن زمان حزبی حول آن سازمان یافته است. این حزب اکنون در چندین کشور اروپایی از جمله ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، بریتانیا، آلمان، یونان و حتی روسیه و برزیل فعال است، گرچه عدم شرکت در انتخابات یا فعالیت در فضای مجازی باعث می‌شود توجه کم‌تری به این جریان شود. این حزب گرچه همواره جریانی اقلیت بوده است ولی با وجود محو شدن تقریباً تمامی جریان‌های کمونیست با فروپاشی شوروی این حزب به رشد خود در شهرهای صنعتی اروپا ادامه داده و شبکه‌ی گسترده‌ای از فعالین و حامیان را سازماندهی کرده است. این فعالیت‌ها شامل چندین مؤسسه‌ی تحقیقاتی (در زمینه‌ی تاریخ جهانی طبقه‌ی کارگر و مطالعه‌ی سرمایه‌داری) و انتشاراتی می‌شود که برای مثال برای اولین بار مجموعه آثار مارکس و انگلس را در پنجاه جلد به ایتالیایی ترجمه و منتشر کرده است. در کنار فعالیت‌های مطالعاتی و نظری، این حزب شبکه‌ای از «باشگاه‌های کارگران انترناسیونالیست» را سازماندهی کرده است که وظیفه‌ی تبلیغ و عضوگیری از طریق فروش نشریه در محل‌های کار، مدارس، دانشگاه‌ها و محلات کارگری و برگزاری جلسات تحلیلی را بر عهده دارند. اعضای این باشگاه‌ها نفوذ زیادی در سندیکا‌های بزرگ اروپایی (مانند CGIL در ایتالیا و CGT در فرانسه) دارند و حتی توانسته‌اند کمیته‌ی هماهنگی بین سه سندیکای بزرگ در حوزه‌ی کارگران صنعت فولاد در فرانسه، ایتالیا و اسپانیا تشکیل دهند که برای مثال در قبال جنگ اوکراین موضعی انترناسیونالیستی علیه هر دو طرف جنگ اتخاذ کرده است. در کنار این فعالیت‌های تبلیغی، این باشگاه‌ها توانسته‌اند با سازماندهی افراد داوطلب به رفع نیازهای بلاواسطه‌ی طبقه‌ی کارگر نیز بپردازند، از جمع‌آوری کمک‌ها در برابر

فروشگاه‌ها و پخش آن بین خانواده‌های نیازمند کمک تا برگزاری کلاس‌های زبان ایتالیایی برای خانواده‌های مهاجر و یا کلاس‌های ترمیمی برای دانش‌آموزان. مجموع این فعالیت‌ها در ارتباط با هم، باعث نفوذ قابل توجه این حزب در بدنه‌ی طبقه‌ی کارگر شده است، به صورتی که در تظاهرات روز جهانی کارگر در ایتالیا، افراد حاضر در تظاهرات مستقل این حزب بسیار بیشتر از افراد حاضر در تجمع مشترک دیگر احزاب و سندیکاهاست (از احزاب کمونیست و سوسیال‌دموکرات مختلف تا سندیکاهای کارگری بزرگ).

در ادامه تاریخچه‌ی کوتاهی از چگونگی ظهور این جریان و تحلیل این حزب از تحولات جهان آورده می‌شود تا متن پیش رو در زمینه‌ی آن خوانده شود. آریگو چروتو و لورنزو پارودی، مؤسسين این حزب در سال ۱۹۵۷ با ارائه‌ی تزهایی با عنوان «تزهایی در باب توسعه‌ی امپریالیستی، مدت زمان مرحله‌ی ضد انقلابی و توسعه‌ی حزب طبقاتی»، موسوم به تزه‌ای ۵۷، در اولین کنگره‌ی جنبش کمونیسم چپ، اعلام می‌کنند «با توجه به سطح فعلی بازار جهانی، که مناطق وسیعی از آن هنوز در مرحله‌ی اول ساخت سرمایه‌داری هستند، مشکل انقلابی ظهور اقتصاد سوسیالیستی در مقیاس بین‌المللی هنوز به‌طور انضمامی مطرح نیست.» اما «عدم وجود شرایط عمومی انقلاب سوسیالیستی» مانع از فعالیت نظری و عملی برای تشکیل حزب انقلابی طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند باشد. برعکس، چروتو و پارودی نتیجه می‌گیرند «در شرایط بسیار سختی که در آن قرار داریم، شرایطی که به هیچ وجه امکان آغاز یک بحران عمومی سرمایه‌داری را نمی‌دهد، یکی از وظایف تاریخی که به ما محول شده چنین است: تلاش برای تشکیل حزب انقلابی. هر کار دیگری در مقایسه با این وظیفه ثانویه است.»

چروتو و پارودی این نظر را مطرح می‌کنند که بدون وجود بحران‌های اساسی در ساختار امپریالیسم واحد^۱ شرایط مادی برای انقلاب سوسیالیستی (که تنها می‌تواند جهانی باشد) مهیا نیست و در نتیجه اکنون زمان تشکیل حزب انترناسیونالیست طبقاتی است. در واقع شکل دادن به حزب طبقاتی وظیفه‌ای تاریخی برای هر عضو این حزب است و این هدف اصلی زندگی اوست:

«بنابراین، باید تمام انرژی خود را در این مسیر متمرکز کنیم. باید یک کار سخت، طولانی و طاقت‌فرسا برای ساختن حزب را شروع کنیم، بدون بی‌حوصلگی، بدون اشتیاق ساده‌لوحانه، بدون جاه‌طلبی برای موفقیتی آسان، و در واقع باید فکر کنیم که هر شکست احتمالی هرگز این موفقیت را باطل نمی‌کند که گروه‌های انقلابیون آگاه برای حزب طبقاتی، برای آینده کار می‌کنند. تنها در صورتی که بدانیم چگونه برای ایجاد یک شبکه‌ی تشکیلاتی، هرچند کوچک، و تشکیل گروه‌های هرچند کوچک از کادرهای انقلابی، با جدیت کار کنیم، در صورت مساعد شدن شرایط مادی، مقدمات لازم را برای ابتکار انقلاب فراهم خواهیم کرد. اگر این مأموریت تاریخی به‌عنوان هدف زندگی تعیین نمی‌شد، کمونیسم چپ هیچ دلیلی برای وجود نداشت.»

در سال ۱۹۵۷ که اوج مبارزات ضد استعماری و استقلال‌طلبی مستعمره‌هاست، چروتو و پارودی بر ماهیت دیالکتیکی این روند تأکید می‌کنند، یعنی افزایش استقلال سیاسی همزمان با کاهش استقلال اقتصادی، یعنی حل شدن در بازار جهانی سرمایه که لاجرم منجر به توسعه‌ی بی‌سابقه‌ی نیروهای مولده و پرولتاریا خواهد شد. در واقع دلیل حمایت از انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی تنها به این دلیل بود که با رشد نیروهای مولده و در نتیجه پرولتاریا زمینه را برای انقلاب سوسیالیستی مهیا می‌کنند. اگر در سال ۱۹۵۷ کسی در این گفته شک داشت و منتظر تحقق سوسیالیسم بود، اکنون با مشاهده‌ی چین، هند، ویتنام، اندونزی و ... نمی‌توان در درستی این مشاهده تردیدی داشت.

«همه‌ی کشورهایی که تا دیروز یا حتی امروز هم چنان در شرایط استعماری و نیمه‌استعماری قرار داشته و دارند در جریان مبارزات کم‌وبیش خونین، ناگزیر استقلال سیاسی خود را به دست خواهند آورد. این واقعیت مهم، اگر روبناهای سیاسی خاص امپریالیسم را تضعیف کند، پویایی اقتصادی آن را تضعیف نمی‌کند. استقلال سیاسی کشورهای استعماری و نیمه‌استعماری به‌هیچ‌وجه نشان دهنده‌ی استقلال اقتصادی نیست، بلکه هر چه استقلال سیاسی بیشتر عملی شود، نیازهای اقتصادی و در نتیجه وابستگی اقتصادی به کشورهایی افزایش می‌یابد که تنها به دلیل ظرفیت تولیدی خود می‌توانند با کمک، وام، صادرات سرمایه، و مبادلات تجاری در ارتقای توسعه‌ی صنعتی

و کشاورزی مناطق عقب‌مانده مداخله کنند. بدون چنین مداخله‌ای از سوی کشورهای امپریالیستی، امکان پیشرفت اقتصادی برای کشور عقب‌مانده وجود ندارد. مثال چین و هند ممکن است برای نشان دادن اعتبار این گفته کافی باشد.»

در واقع این تحولات باعث آماده شدن زمینه‌ی انقلاب سوسیالیستی می‌شوند که نمی‌تواند از دل مناسبات پیشاسرمایه‌داری به وجود آید، بلکه انقلاب سوسیالیستی تنها قیدوبندهایی را که روابط تولیدی بر رشد نیروهای مولده زده است در هم می‌شکند. «یک بار دیگر باید تأیید کرد که طبق برداشت مارکسیستی از جامعه‌ی سوسیالیستی، سوسیالیسم محصول حداکثر سطح نیروهای مولده‌ی به‌دست آمده در اقتصاد سرمایه‌داری است، محصولی که انقلاب سوسیالیستی آن را از بندهای ایجاد شده توسط روابط قدیمی تولید رها می‌کند، اما مطلقاً نمی‌تواند آن را بسازد. اگر سطح نیروهای مولده هنوز به نقطه‌ی تولید اقتصادی سوسیالیسم نرسیده باشد، فرآیند ساخت این سطح را ضرورتاً فقط سرمایه‌داری، چه خصوصی و چه دولتی، می‌تواند انجام دهد.»

تحلیل سال ۱۹۵۷ در سال ۲۰۰۳ به‌روز می‌شود: با رشد روزافزون امپریالیسم چینی وارد «مرحله‌ی استراتژیک جدید» شده‌ایم که شاخصه‌ی آن افزایش تنش بین قدرت‌ها، شروع ظاهر «بحران نظم جهانی» و شکل‌گیری قدرت‌های قاره‌ای است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به‌عنوان قدرتی امپریالیستی، توافق ضمنی روسیه و آمریکا برای دوطرفه نگه داشتن آلمان نیز از هم فرومی‌پاشد، و قدرت‌های اروپایی می‌توانند به روند تمرکز اقتصادی و سیاسی خود سرعت ببخشند. این روند فراز و نشیب‌های فراوانی داشته و دارد ولی گرچه با تأخیر در حال پیشروی به سوی ترکیبی از نهادهای کنفدراتیو و فدراتیو در سطح اروپا است. از سوی دیگر امپریالیسم روسیه در حال بازیابی بخشی از سرزمین‌هایی است که در فروپاشی از دست داده بود و جنگ گرجستان و اوکراین را باید در رقابت امپریالیستی روسیه، اروپا و آمریکا فهمید.

در سال ۲۰۲۱ از «فاز دوم مرحله‌ی استراتژیک» جدید صحبت می‌شود که شاخصه‌ی آن تهاجمی‌تر شدن چین و بروز کامل «بحران نظم جهانی» است. امسال از «دهه‌ی تعیین‌کننده» بحث می‌شود که در پایان آن چین به قدرتی نظامی همپای آمریکا تبدیل می‌شود. با عمیق‌تر شدن هرچه بیشتر بحران نظم جهانی به «فروپاشی

نظم جهانی» هرچه نزدیک‌تر خواهیم شد. فروپاشی نظم جهانی به معنای جنگ مستقیم قدرت‌های امپریالیستی برای تعریف مجدد حوزه‌های نفوذ است. پیش‌تر دو تحلیل از لوتتا کمونیستا در مورد جنگ اوکراین را ترجمه کرده‌ایم ([جنگ در اروپا و انترناسیونالیسم و جنگ اوکراین، مسأله‌ی ملی و استراتژی انترناسیونالیستی](#)). این جنگ‌ها نشان از جنگ‌های بزرگ‌تر پیش رو دارند و احزاب انترناسیونالیست اگر نتوانند در برابر جنگ بین قدرت‌های امپریالیستی موضعی مستقل و طبقاتی اتخاذ کنند، لاجرم بازیچه‌ی یکی از دو طرف جنگ خواهند شد. در واقع مسلخ جنگ اوکراین بهترین شاهد برای عواقب دهشتناک نبود حزب طبقاتی انترناسیونالیست در یک کشور است. اگر چنین حزبی در اوکراین یا روسیه وجود داشت، کارگران اوکراینی و روس به‌جای قتل‌عام یکدیگر در سنگرها می‌توانستند علیه طبقه‌ی حاکم هر دو طرف قیام کنند. در جنگ مستقیم قدرت‌های امپریالیستی است که حزب انقلابی طبقه‌ی کارگر که به استراتژی انترناسیونالیستی مجهز است تاکتیک شکست‌طلبی انقلابی را پیش می‌کشد و طبقه‌ی کارگر خود را به عدم مشارکت در جنگ بین قدرت‌ها و تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگی داخلی علیه طبقه‌ی حاکم فرامی‌خواند. ولی تا آن زمان باید با ظواهر مختلف ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم جنگید و حزب طبقاتی را هرچه بیشتر در شهرهای بزرگ و صنعتی گسترش داد.

حزب و امر بی‌سابقه‌ی بحران نظم

دهه‌ی تعیین‌کننده

نوشته‌ی: رناتو پاستورینو

ربع اول قرن بیست‌ویکم شاهد نقطه‌ی عطفی تاریخی در روابط بین قدرت‌ها — ناشی از توسعه‌ی امپریالیستی بسیار سریع چین — بوده است. آریگو چروتو این فرآیند را از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ تشخیص داد: «امروز تاریخ به شکلی غیرقابل پیش‌بینی شتاب گرفته است. [...] تحلیل قرن شانزدهم، به عنوان قرن شتاب‌ها و گسست در تاریخ جهان، الگویی برای دیدگاه مارکسیستی ماست»². با پایان قرن بیستم جریان امپریالیسم در حال تسریع بود و ظهور بسیار سریع چین «مرحله‌ی استراتژیک جدیدی» را همزمان با قرن جدید آغاز کرد. ایالات متحده، قدرت اول در جهان، توسط رقیبی با قدرت اقتصادی قابل قیاس به چالش کشیده می‌شود که علاوه بر قدرت اقتصادی خود، آشکارا اعلام می‌کند که می‌خواهد ظرف دهه‌ی آینده خود را به یک نیروی نظامی «در سطح جهانی» تبدیل کند.

چین، با بهره‌گیری از بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ و همچنین بحران همه‌گیری [کووید]، بیش از بیست سال است که به سرعت به پیش می‌تازد. امپریالیسم چینی توازن قوای قبلی را بر هم زده و نیمه‌ی دوم مرحله‌ی استراتژیک جدیدی را، که با بحران در نظم جهانی مشخص می‌شود، آغاز کرده است. علاوه بر این: برنامه‌های توسعه‌ی نظامی پکن مسابقه‌ی تسلیحاتی عظیمی با سرمایه‌گذاری‌های گسترده از سوی دولت‌ها را در جهان به راه انداخته است.

جنگ‌های بحران در نظم جهانی

در مواجهه با بروز کامل «بحران در نظم جهانی»، ما در این صفحات دو توسعه‌ی ممکن را صورت‌بندی کرده‌ایم: یا یک سری از درگیری‌های منطقه‌ای زنجیره‌ای، یا انفجار یک جنگ عظیم بین قدرت‌های بزرگ. ما باور نداریم که لحظه‌ی فروپاشی نظم

جهانی هنوز فرا رسیده باشد؛ بنابراین معتقدیم که جنگ بین قدرت‌های بزرگ در حال حاضر بسیار بعید است، هرچند نمی‌توان آن را رد کرد. در همین حال، جنگ‌های محلی ناشی از بحران در نظم جهانی اکنون در جریان هستند.

در اوکراین، علی‌رغم اینکه هر روزه پیشنهادهای بیشتری برای مذاکرات آتش‌بس مطرح می‌شوند، ولی جوانان اوکراینی و روس همچنان قربانی جنگ تقسیم‌امپریالیستی بین امپریالیسم روسیه و قدرت‌های غربی — اروپا در خط مقدم آن — می‌شوند. در غزه، قتل‌عام غیرنظامیان توسط ارتش اسرائیل در پاسخ به حمله‌ی تروریستی نیروهای اسلام‌گرای حماس باعث انزجار می‌شود، و احتمال تشدید جنگ به سطح منطقه‌ای هرچه بیشتر در حال افزایش است. اکنون از ۴۰ هزار قربانی صحبت می‌کنیم که بیشتر آنها زنان، کودکان و سالمندان هستند. گرچه این قتل‌عام شرم‌آور یک نشان‌پاک‌نشدنی بر پیشانی بورژوازی اسرائیل — که مسئول تقویت نفوذ اسلام‌گرایانه‌ی حماس در غزه نیز بوده است — می‌گذارد، در عین حال این جنگ نشانگر شکست هر راه‌حل ملی نیز است.

ما نبرد انترناسیونالیستی خود را در مورد جنگ غزه در صفحه‌ی دیگری از روزنامه‌ی خود مطرح کرده‌ایم. در اینجا، به تکرار اعتقاد راسخ خود اکتفا می‌کنیم که اکنون تنها با وحدت پرولتاریای اسرائیلی، عرب و فلسطینی و ده‌ها هزار کارگر مهاجر در آنجا راه‌حلی برای بحران خاورمیانه و مسئله‌ی فلسطین ممکن است. راه‌های ملی و ناسیونالیسم‌ها، که با تعصب مذهبی در هر دو طرف آلوده شده‌اند، تنها به ویرانی عظیم و تعداد بی‌شماری از جان‌های از دست رفته منجر شده است، به‌ویژه در میان فلسطینیان. تنها راه خروج در وحدت طبقاتی پرولتاریای پرشمار منطقه و انترناسیونالیسم مبارز علیه بورژوازی اسرائیل و علیه بورژوازی ایران و کشورهای عربی مختلف است، که بورژوازی فلسطین با آنها ارتباط نزدیکی دارد.

مسیری برای انترناسیونالیسم

جوانان ما از شرکت در کمپینی برای بایکوت فعالیت‌های پژوهشی با دانشگاه‌ها، پژوهشگران و دانشجویان اسرائیل خودداری کرده‌اند — کمپینی که بیشتر توسط

رسانه‌ها و مطرح‌ترین روزنامه‌ها تبلیغ می‌شود تا مشارکت واقعی دانشجویان. قبل از هر چیز، ما نمی‌فهمیم چرا باید روابط با دنیای پژوهش اسرائیل بایکوت شود در حالی که، برعکس، کار بر روی قراردادهای بسیار بیشتر و پرسودتر با دانشگاه‌های امپریالیسم اروپایی و آمریکایی که مسئولیت بزرگی در فجایع خاورمیانه دارند، ادامه دارد. علاوه بر این، ما دوست داریم دانشجویان اسرائیلی زیادی در دانشگاه‌هایمان داشته باشیم؛ دوست داریم با آنها صحبت کنیم و آنها را در فعالیت‌های داوطلبانه‌مان در همبستگی با و حمایت از خانواده‌های فلسطینی که قربانی بمباران‌های غزه شده‌اند، درگیر کنیم. ما دوست داریم که آگاه‌ترین آنها متقاعد شوند که تنها راه، انترناسیونالیسم است، یعنی مبارزه علیه بورژوازی خودی در کشورشان با حمایت کامل ما و همبستگی پرولتاریای اروپا.

سال گذشته، مطالعه‌ای توسط دو پژوهشگر چینی، کایشوان لیو و ونروی بی، با عنوان «آموختن مارکسیسم در پاریس: دانشجویان کمونیست چینی در فرانسه بین سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۵» منتشر شد.³ در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰، چین حدود ۲,۰۰۰ دانشجو با برنامه‌ی «تحصیل و کار» به پاریس و اروپا فرستاد، نوعی پیشگام برنامه‌ی اراسموس امروزی. نویسندگان معتقدند که حدود ۱۰۰ نفر از آن ۲,۰۰۰ دانشجو مارکسیسم را مطالعه کرده و پذیرفتند.

شکی نیست که ضدانقلاب استالینیستی و پوپولیسم اجتماعی-ناسیونالیستی مائو بعداً نتیجه‌ی مدرسه‌ی مارکسیستی ما را تصاحب کردند، تا آنجا که از آن ۱۰۰ دانشجو رهبران حزب سرمایه‌داری دولتی چین پدید آمدند، از جمله ژو انلای و دنگ شیائوپینگ. این موضوع دیگری است، اما نکته این است: اگر در آن زمان پذیرش مارکسیسم ممکن بود، چرا امروز با دانشجویان اسرائیلی یا هر ملیت دیگری ممکن نباشد؟ این یک پدیده‌ی در حال وقوع در دانشگاه‌های بزرگ اروپایی است، از رم تا پاریس، و از میلان تا لندن یا برلین. و چرا نباید سخت کار کنیم تا آن جوانان بتوانند مارکسیسم و انترناسیونالیسم را به کشورهای خود ببرند؟ این جنبه‌ای است که باید در تلاش ما برای ریشه‌دار کردن حزب‌مان در اروپا در نظر گرفته شود.

آزمونی بی‌سابقه

در ژوئیه، به مناسبت سومین پلنوم حزب کمونیست چین — حزب-دولت امپریالیسم چینی — شی جین‌پینگ نوشت: «تغییرات بزرگی که یک قرن است دیده نشده‌اند در سراسر جهان در حال شتاب گرفتن هستند؛ جنگ‌ها و بی‌نظمی‌های منطقه‌ای همچنان به ظهور ادامه می‌دهند؛ مسائل جهانی حادث می‌شوند و تلاش‌های خارجی برای مهار چین شدت می‌یابند. چین وارد دوره‌ای شده است که در آن فرصت‌ها، ریسک‌ها و چالش‌های استراتژیک همزیستی دارند و عدم قطعیت و عوامل غیرقابل پیش‌بینی در حال افزایش هستند». قدرت چالشگر در حال ظهور ویژگی‌های دهه‌ی آینده را که با بحران در نظم جهانی و جنگ‌های آن مشخص می‌شود، تعیین می‌کند. ما به آزمونی بی‌سابقه فراخوانده شده‌ایم، به دور توسعه‌ی جدید حزب‌مان. ما باید این کار را با ایجاد ارتباطی تازه با نسل‌های جوان آغاز کنیم، ارتباطی که در زمینه‌ی مبارزاتی و انتخاب‌های مهمی که یک جوان باید در طول زندگی‌اش اتخاذ کند بیشتر گسترش یابد و اثرگذارتر باشد. این لازمه‌ی زمان‌هاست⁴.

ما باید به تأملی بازگردیم که پس از دهه‌ی ۱۹۷۰ و بحران بازسازی — در میان سردرگمی عمومی، کاهش مبارزات کارگری، و حتی انحطاط اخلاقی بلوغ امپریالیستی — انجام شد. در پایان سال ۱۹۸۶، چروتو بر نیاز به ارتباط با جوانان تأکید کرد و بیان کرد که آنها می‌توانند توسط «لوتتا کمونیستا» به‌مثابه حزب نظم علمی، حزب وضوحی که هیچ اسطوره‌ای ندارد، جذب شوند. جوانان می‌توانند توسط یک روزنامه‌ی علمی جذب شوند که قطعاً خواندن آن آسان نیست اما «یک روزنامه‌ی علمی است که خود را در برج عاج محصور نمی‌کند، تا فقط توسط عده‌ای برگزیده خوانده شود، بلکه در میان توده‌ها توزیع می‌شود. علمی که به مبارزه‌جویی ترجمه شده تا به عمل مبارزه تبدیل شود».

۴۰ سال پیش، این‌ها فرضیه‌ها و جهت‌گیری‌های کاری بودند؛ در دهه‌های پس از آن، آنها به یک پدیده‌ی سیاسی بسیار ملموس تبدیل شده‌اند. سال به سال، نسل‌های جدیدی از جوانان به حزب ما پیوسته‌اند و آن را تقویت کرده‌اند، و ما آن دانشجویان را چند سال بعد در کارخانه‌ها و در میان لایه‌های گسترده‌ی مزدبگیران ملاقات کرده‌ایم.

ما باید با نسل جدید نیز این ارتباط را برقرار کنیم تا بتوانیم با سال‌های بسیار طولانی پیش رو مواجه شویم، و باید این کار را با در نظر داشتن تغییرات زیادی که با مرحله‌ی استراتژیک جدید رخ داده است، انجام دهیم.

جوانان و جنگ

دو ویژگی اساسی در سال‌های آینده تعیین‌کننده خواهند بود — می‌توانیم بگوییم این دو ویژگی سال‌های پیش رو را با آهن داغ نشان خواهند کرد. اولی بدون شک بحران در نظم جهانی و جنگ‌های آن است، به همراه مسابقه‌ی تسلیحاتی عظیم در جریان: همان‌طور که لنین در تنش‌های اوایل قرن بیستم تأکید کرد این‌ها پدیده‌هایی هستند که نمی‌توانند احساسات جوانان و به ویژه دانشجویان را تحت تأثیر قرار ندهند. امروز دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید چون سلاح‌های هسته‌ای و بنابراین خطر نابودی متقابل وجود دارد، پس جنگ بین قدرت‌های بزرگ غیرممکن است. امروز جنگ بین قدرت‌های بزرگ جزو احتمالات در نظر گرفته می‌شود، و توجه به بازدارندگی هسته‌ای و استفاده‌ی احتمالی از آن میان همه مطرح است. گاهی اوقات صفت «تاکتیکی» به بازدارندگی هسته‌ای اضافه می‌شود: لازم به ذکر است که بمب‌های انداخته شده بر هیروشیما و ناگاساکی هم تاکتیکی بودند.

بنابراین، در دستورکار ما یک نبرد انترناسیونالیستی قاطع در میان نسل‌های جدید علیه امپریالیسم واحد، علیه بورژوازی‌های خودمان و علیه همه‌ی ناسیونالیسم‌ها، وطن‌ها و مرزها وجود دارد، همراه با افشای بی‌وقفه‌ی چرخه‌ی تسلیحاتی دیوانه‌واری که جوانان در آن درگیر هستند. در واقع، این جوانان هستند که سربازان آینده، مضمولان خدمت سربازی آینده خواهند بود، همان‌طور که در مورد همتایان اوکراینی و روس آنها اتفاق افتاده است. بی‌دلیل نیست که بازنگری در قانون خدمت سربازی اجباری [در اروپا] در حال بحث است تا راه را برای یک سربازگیری انبوه از میان جوانان در آینده هموار کند.

شکاف جمعیتی

دومین ویژگی اساسی دهه‌ی آینده زمستان جمعیتی است، و در اینجا تحلیل چند دهه‌ای ما دقیقاً مهر تأییدی است بر «علمی که به مبارزه تبدیل می‌شود». خواننده در صفحه‌ی دیگری مطالبی درباره‌ی کاهش کلی باروری خواهد یافت. سال گذشته، ما شواهد مستندی ارائه کرده‌ایم که چگونه چین به تراز جمعیتی منفی رسیده است و چگونه جمعیت آن به طرزی غیرقابل اجتناب شروع به کاهش کرده است. ما همچنین در این صفحات وضعیت اروپا را بررسی کرده‌ایم، که از سال ۲۰۱۵ تراز جمعیتی آن منفی شده و سالانه حدود یک میلیون نفر از جمعیت آن کاسته می‌شود. در ایتالیا، زمستان جمعیتی در حال یخبندان است: ۱۸ میلیون نفر در هشت سال از جمعیت آن کاسته شده است. این علیرغم جریان‌های مهاجرتی ورودی است، که حتی برای جبران کاهش نرخ تولد نیز کافی نیستند.

سرمایه‌داری، که به بلوغ کامل امپریالیستی رسیده است، دیگر قادر به تضمین ادامه‌ی نسل نوع بشر نیست.

اما یک پیامد — بیشتر کوتاه‌مدت تا میان‌مدت — دیگر نیز وجود دارد. اگر ما جمعیت بین ۳۰ تا ۵۹ ساله را در چهار کشور کلیدی اروپا — فرانسه، آلمان، ایتالیا و اسپانیا — در نظر بگیریم، اکنون حدود ۱۰۵ میلیون نفر هستند. در ده سال آینده، بدون کمک مهاجران، این تعداد به ۹۴ میلیون نفر کاهش می‌یابد، یعنی ۱۱ میلیون نفر کمتر. چه کسانی جایگزین آنها خواهند شد؟ این کاهش در ایتالیا حدود ۴ میلیون، در اسپانیا ۳ میلیون، در ژاپن ۶ میلیون و در چین ۷۰ میلیون خواهد بود. همه‌ی دولت‌ها به‌شدت به مهاجران نیاز خواهند داشت، به میلیون‌ها مهاجر. طبقات حاکم مجبورند جریان ورودی مهاجران را افزایش دهند و ناگزیر باید ترس‌های بخش‌های گسترده‌ای از خرده‌بورژوازی و لایه‌های میانی را، که معمولاً پیر و دارای املاک هستند، در محاسبات‌شان وارد کنند. این پایگاه قدرت توده‌ای سنتی دولت‌هاست: لایه‌هایی از جامعه که از اینکه وضعیت اجتماعی‌شان به چالش کشیده شده در هراسند، از بادهای جنگ^{*5} می‌ترسند و جریان‌های مهاجرتی آن‌ها را نگران کرده است.

فضا برای ترس‌افکنان ناگزیر رشد خواهد کرد، و در اینجا نشانه‌هایی که از شورش‌های بیگانه‌هراسی در انگلستان می‌آید واجد معنا هستند. در چنین موقعیتی، مبارزه‌ی ما علیه نژادپرستی و بیگانه‌هراسی حیاتی خواهد شد، و روابط ما با کارگران مهاجر — که باشگاه‌های کارگری ما در محلات کارگری و محل‌های کار ایجاد می‌کنند — اساسی خواهد بود. فعالیت‌های داوطلبانه‌ی ما در همبستگی کارگری نیز ارزشمند خواهند بود: این مبارزه‌ی سیاسی بلاواسطه‌ی ما علیه نژادپرستی خواهد شد و سنگری علیه بیگانه‌هراسی و به نفع همبستگی و شمول خواهد بود. این تعهدی است که باید نه تنها جوانان بلکه همه‌ی رفقا و داوطلبان باشگاه‌هایمان را به آن فراخوانیم.

یک ضرورت تاریخی

بحران نظم جهانی و جنگ‌های آن نشان می‌دهد که این شیوه‌ی تولید از لحاظ تاریخی دیگر به گذشته تعلق دارد. سرمایه‌داری تنها می‌تواند به بهای نابودی دوره‌ای خیل عظیم نیروهای تولیدی زنده بماند. از سوی دیگر، بحران جمعیتی در واقع نشان می‌دهد که سرمایه‌داری حتی دیگر قادر به تضمین تداوم نوع بشر نیست. آنچه مورد نیاز است یک جامعه‌ی برتر است، در یک رابطه‌ی ارگانیک بین نوع بشر و طبیعت. مبارزه برای یک انقلاب اجتماعی، مبارزه برای کمونیسم، بیش از هر زمان دیگری یک ضرورت تاریخی است. این نبرد ما برای دهه‌ای است که سرنوشت‌ساز خواهد بود.

مشخصات منبع:

لوتتا کمونیستا، ژوئیه و اوت ۲۰۲۴، شماره‌های ۶۴۷ و ۶۴۸، صفحه‌ی دو

^۱ «امپریالیسم واحد» اصطلاحی است که چروتو در برابر برداشت رایج احزاب کمونیست مبنی بر «دو اردوگاه امپریالیستی و سوسیالیستی» به‌کار می‌برد تا بر ماهیت امپریالیستی سرمایه‌داری دولتی شوروی تأکید کند. امپریالیسم در استثمار طبقه‌ی کارگر و سرکوب آن واحد و در رقابت برای تأمین منافع خود دارای اختلاف است. پوستر معروفی از الکساندر آپسیت بلشویک وجود دارد که امپریالیسم را در مقام اژدهای چند سر «هیدرا» نشان می‌دهد که بلشویک‌ها با آن می‌جنگند.

² «نیمه‌جنگ در خلیج فارس»، ژانویه‌ی ۱۹۹۱

³ در کتاب «مارکس: یک شور فرانسوی»، به ویراستاری دوکائژ و برلود (بریل، ۲۰۲۳)

⁴ اشاره به مسئله‌ی زمان‌ها اثر آریگو چروتو دارد. مترجم

⁵ بادهای جنگ اشاره به بادهایی است که پیش از فرارسیدن طوفانی بزرگ خبر از آن می‌دهند. این اصطلاح با رمان هرمان ووک، با همین عنوان، وارد فرهنگ عامه شده است.